

انصاری هرمز ۱۳۱۴-

کودک خانواده مدرسه

هرمز انصاری

طراحی: پویا آریان پور

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۱

"برای آنان که می اندیشند"

موضوع: خانه و مدرسه والدین و کودک

موضوع: اجتماع و مدرسه

موضوع: کودکان—روان شناسی

ص ۸۰

استفاده یا به اشتراک گذاری مطالب کتاب با ذکر منبع بلا مانع است

www.Hormozansari.com

برای آنان که می اندیشند

به نام خداوند جان و خرد

کودک،

خانواده،

مدرسه

پیش سخن

یک وقت تمام امور فرزند با خانواده بود -
تغذیه، بهداشت، مسکن، آموزش، کار،
همسرگزینی، امنیت، ...
رفتار از بزرگ ترها به کم سن ترها
آموزش داده می شد
بستگی داشت به این که
پدر و مادر از چه طبقه ای بودند،
در کجا زندگی می کردند،
حرفه شان چه بود،
و چه قدر در دانش و توان و موقعیت اجتماعی،
و آگاهی به حرفه خود، پیش رفته بودند.

گاه فرزند از خانواده سنتی خود جدا می شد
و راه خود می رفت -
که این "استثناء بر قاعده" بود.
در اجتماعی که "مردسالاری" بود،
پدر بزرگ، رئیس خانواده بود
و فرزندان و نوه هایش جزو همان خاندان
و زیردست او.
حرفه ها، اغلب، موروثی بود.

اما، وقتی جامعه پوسته ترکاند
و شکل و حال دیگری به خود گرفت؛
یواش یواش، مسؤولیت های خانواده
به جامعه داده شد.
جامعه هر چه بیشتر پیش می رفت،
و بهتر سازمان دهی می شد،
مسؤولیت های بیشتری می گرفت -
مسؤولیت امنیت،
مسؤولیت مسکن،
تغذیه، کار، آموزش، بهداشت ...
و هر چه فرد و خانواده عهده دار آن بودند.

جامعه پیشرفته جزء را در کل گنجانده
و هنوز هم دارد
مسؤولیت فرد و خانواده را بر می دارد.
مدرسه، بیمارستان، کارخانه، دادگاه، بیمه، بانک،
حمل و نقل و ...

قوای مقلنه، مجریه و قضائیه
سکان دار اصلی این همه شدند؛
آگاه ترین آدم ها -
که خوب می دانند چه هست و چه باید باشد -
قانون برای اداره آن می گذرانند.

آدم های با استعداد و پرتوان و هشیار،
آن ها را اجرا می کنند
و آدم های منصف، با اطلاع و آینده نگر
بر اجرای درست مصوبه ها نظارت.
این آگاهی و سازمان دهی و نظارت،
تا اعماق اجتماع را می گیرد
و خیال مردم را - در ارتباط ها -
راحت می کند.

در این سازمان دهی،
دولت - هر چه بیشتر -
کار مردم را به مردم می سپارد
و مردم، کار خودشان را
با انواع مدیریت ها و تخصص های نو
شکل می دهند و بهره می جویند.

حالا، اگر نیازی از مردم ندیده گرفته شود،
متأسفانه،
خانواده
به دلیل مسؤولیتی که احساس می کند،
آن را خواهد گرفت

و گاه یکی یکی، کارها از گردن جامعه
می افتد گردن خانواده.

من به امنیت های
کاری، مالی، قضایی، جابجایی، و امثال آن ها
کاری ندارم.

به عنوان یک "معلم"
تمام عمرم کوشیده ام
روی مثلث "کودک - خانواده - مدرسه"
کار کنم؛
کاری که لازم است.

و این کوچک کتاب،
یکی از تلاش های من در این زمینه است.
در کتاب نوزدهم -

"معلم خوب، یاد گرفتن را یاد می دهد"
حرف هایی با معلم به پاخاسته زده شده
و در این کتاب با کودک و خانواده.

۸۹/۱۱/۷/۱۹

در مثلث پراستحکام و پر اعتبار

“کودک، خانه، مدرسه”

خانه و مدرسه به هم می پیوندند،
دانش و درایت و اندیشه و تجربه شان را
یکی می کنند
تا کودک و نوجوان و جوان را بشناسند،
تا دنیاهای شان را کشف کنند،
تا نیازهای شان را پیدا کنند،
تا رفتار پدر و مادر و مربی را
آگاهانه و خردمندانه کنند
به روز رسانند.
تا هماهنگ و حساب شده
فضاها و تسهیلات و وسایل
و انگیزه های یادگیری و مشارکت
و مسؤولیت پذیری آنان را
فراهم کنند.

خانه و مدرسه

دست به هم می دهند

و با دست های پر

هدف دار و برنامه ریزی شده

روی

توانایی و خصال

کار می کنند.

توانایی

در

دیدن و شناختن و اندیشیدن و ساختن

در

ارتباط زدن و سازمان دادن

در

حرکت کردن و به حرکت درآوردن.

روی

چابکی و مهارت

فکر کردن و تصمیم گرفتن

و به اجرا درآوردن.

روی

گنجینه‌ واژه ها و موسیقی ساختارها

روی

استحکام و لطافت و زیبایی گفتارها و نوشتارها

روی

“ اندیشه و بیان ”

که این توانایی ها -

توانایی های جسمی و عقلی و سواد و تجربی -

باید

در خدمت **خصالی** والا درآید؛

در خدمت روحی بلند و احساسی لطیف،

در خدمت دلی پرمهر و سری پرشور.

در خدمت انسانی آزاد و عاشق

آزاد از زنجیر داشته ها

عاشق زندگی و زندگان،

عاشق طبیعت و هستی.

انسانی

که دوست داشتن

ذاتی اش شده باشد -

دوست داشتنِ خود؛

به دور از خودپرستی ها و خودخواهی ها

دوست داشتن داشته ها؛

به دور از طرف خودکشی ها و تکبر داشتن ها.

دوست داشتن کار و تلاش و تولید

در لذت برآوردن نیازها

غنی کردن اندیشه ها.

در خانه و در مدرسه

با رفتاری هماهنگ

شهامت اندیشیدن می پرورند

شهامت بیان اندیشه ها.

و بالاتر از همه؛

والتر از همه

شهامت رفتار به اندیشه ها -

به آن چه در دل و مغز پرورده است

و قبول دارد.

خانه و مدرسه
در اشتراک مساعی
پلی می شوند
برای گذر از "بودن" به "شدن".
آن چه را هست
با دانش و پرسش و پژوهش
می شناسند
و برای آن چه باید باشد
با آینده بینی و تیزنگری و بلندپروازی
برنامه می ریزند.

آنان که راه به سوی آینده می گشایند
خوب می دانند
که "انسان" و هر چه در این جهان هست
"شدنی" است.
"بودن" رو به رفتن دارد و
"شدن" رو به آمدن.

پدران و مادران و مربیان،
رضایت از بودن را،
لذت از کار را،
بهره برداری از داشته ها را،
هوای تنفسی کودک و نوجوان و جوان می کنند
به او کمک می کنند
از هر چه دارد -
از دست و چشم و زبان
از سواد و وقت و انرژی و دوستان
بهترین بهره را برگیرند.
و پر امید و پرنشاط
افق های نادیده را بگشاید
راه های نرفته را بیازماید.
نگاهش رو به جلو باشد؛
امیدش به توانمندی خود.
به اثر و اثرگذاری اش بیندیشد،
به افروختن شعله های زندگی.

به نقش خود

در آفریدن آن چه نبوده است

و تحول تاریخ می طلبد.

عناصر موجود را آن گونه بشناسد

که ترکیب آن ها برایش چهره ای آشنا باشد.

ترکیب ترکیب ها را نیامده ببیند.

ما روی توانمندی ها و خصال آیندگان

در دو جبهه کار می کنیم:

آموزش و پرورش

با "آموزش" باید "ها را می دهیم

و با "پرورش" بایدها را

امر رفتاری آموزش دیدگان می کنیم

و به دو گونه

روی "آموزش و پرورش" کار می کنیم:

از دور و از نزدیک

از دور

انگیزه خواندن و پرسیدن و اندیشیدن
و به نتیجه رسیدن را
دامن می زنیم

و

از نزدیک
فضاهای یادگیری را
دل انگیز و پربار می کنیم.
که

دیدنی ها و شنیدنی ها و یادگرفتنی ها
در درجه اول لذت بخش باشند
و در درجه دوم آموزنده؛
که

اگر آموزنده نبودند، معتبر نیستند،

در کاشتن نشاهای خصال والا
و پایبندی به زیبایی های درون
پدر و مادر و مربی
باید، خود، میوه چنان نهالی باشند.

باید، خود، تبلور گفته ها
و باورداشت های شان
باشند.

باید، خود، در آن چه معتقدند -
بنا بر سن و سواد و جنس و توان -
مشارکت نمایان و جدی داشته باشند.
نیازهای جسمی و روحی و عاطفی و سوادِ
کودک و نوجوان و جوان را
به جا آورند،
و شرایط برآوردن آن نیازها را فراهم.
پدرها و مادرها و مربی ها
هدف از "تربیت" را
تثبیت آن چه بوده است نمی بینند.

آن ها
کودک و نوجوان و جوان را
آماده پذیرفتن "تغییر" نگه می دارند.
فروتنی در برابر آرای دیگران،
هشیاری در برخورد با وضعیت تازه،
تلاش در فهمیدن فهم فهیمان،
در به جا آوردن ناشنیده ها و ناخوانده ها،
امر عادت‌ی و ریشه گرفته آنان می شود.

پدران و مادران و مربیان و مدیران
انگیزه و شرایط و فرصت تغییر را
زنده نگه می دارند و بیدار.
پدران و مادران، خوب می دانند
آن چه کودک و نوجوان باید بداند و بفهمد
با آن چه آنان فهمیده اند و دانسته اند
بسیار متفاوت است -

آن ها نباید
فشار زیادی روی دانستن بیاورند؛
“فهمیدن” دانسته ها
کلید باز کردن درهای بسته است
به روی نادانسته ها.

ما باید

در عبور از دانستن

به فهمیدن

و به نگرش علمی برسیم

بچه ها، بچه ها، بچه ها،

دلَم می خواهد تبریک نوروزی ام را،
امسال،
برای شما بنویسم - به شما بنویسم.
ولی چه دارم بگویم؟
اگر بگویم دوست تان دارم؛
کم گفته ام.
بگویم عزیزترین عزیزان من هستید؛
درست گفته ام.
شما عشق من هستید،
آرزوی من هستید،
نفس و توان من هستید.
به شما که نگاه می کنم،
جان تازه می گیرم.
همیشه ی زندگی
به قد و بالای شما ذوق کرده ام.
از نگاه های معصومانه تان
لذت برده ام،
از حرف های شیرین تان
درس هایی تازه گرفته ام

از حرکات پرشورتان
درسی دیگر.
درباره تان خوانده ام،
پرسیده ام،
فکر کرده ام.
اصلاً، با شما زندگی کرده ام -
در دلم زندگی کرده ام.
از زیبایی های تان،
از نیازهای تان،
از ویژگی های تان،
از توان و استعداد رشد و برومندی تان
همه جا گفته ام،
نوشته ام،
جانبداری کرده ام.
شما پاک پاک به دنیا می آید.
شما همه زیبایی های طبیعت را
به زندگی ارزانی داشته اید.
اگر یاری شوید،
اگر شرایط بروز استعدادهای تان فراهم گردد،

اگر دانه های عشق و امید و پایداری و بلندپروازی
در جای جای تن و روان تان کاشته شود،
از شما هر کاری بر می آید -
به هر جا بخواهید می توانید برسید.
هر که بخواهید می توانید بشوید
هر چه بخواهید می توانید به دست آورید.
می شوید خداوندِ "عشق و اندیشه"
"اندیشه و بیان"
"اُسوه زمان".

نوروز شما
هر روز شماست،
و هر روز شما
دریچه ای تازه
به دنیای آرزوها.

من آینده شما را، همواره، در دلم، نقاشی کرده ام؛
همیشه آینده را زیباتر از گذشته دیده ام.
آینده، در همه دوران،
از آن کسانی بوده است که می آیند.

من توان و استعداد شما را می شناسم -
می دانم که هر کاری بخواهید بکنید، می توانید.

به شرط آن که

علمش را داشته باشید.

راهش را بدانید،

پشتکار داشته باشید،

و همت بلند.

زیباترین احساس ها مال شماست؛

دست نخورده است.

نگذارید گرد و خاک روی آن بنشیند -

دایم با آب زلال "عشق و اندیشه"

غبارشویی اش کنید؛

تر و تازه و شفاف نگاهش دارید.

زندگی زیباست،

برای ماست،

به کام ماست -

اگر بدانیم چه گونه با آن برخورد کنیم.

از کسی و چیزی شکایت نکنید،

اگر دیدید چیزی به دلخواه شما نیست

راه برخورد با آن را،

راه تغییر دادن و خوشایند کردن آن را، بروید.

و گاه، حتماً، راه تغییر خود را -
تغییر دادن فکر و رفتار خود را.
یادتان باشد، و باور کنید که
هر چه هست به درد خور است،
خوشایند است،
و زیباست.

اگر برای من نیست،
برای دیگری هست.
اگر برای انسان نیست،
برای حیوان هست.
اگر برای حیوان نیست،
برای گیاه هست.
... اگر
ما اصلاً "بد" نداریم.
چرا،
وقتی بلد نباشی از چیزی درست بهره گیری،
وقتی عوضی رفتار کنی؛
وقتی ندانی چه چیزی را، چه موقع، چه جوری،
کجا، برای کی، برای چی مصرف کنی،
خوب، روی دستت می ماند
شاید هم آزاردهنده شود.

هیچ آدمی گناهکار به دنیا نمی آید -
پاکِ پاک می آید.
عوضی گرفتن، عوضی رفتن، عوضی برخورد کردن ...
نه دنیا را برای او،
که برای همه تنگ و سیاه می کند -
تباه می کند.
اولش آن است که دوست داشته باشی؛
از دل و جان دوست داشته باشی -
از روی شناخت،
از روی فهم،
با تمام وجود دوست داشته باشی.
آدم ها را،
حیوان ها را،
گیاه ها را،
دنیا را،
زندگی را.
تو خود باغبانِ باغِ زندگی ات باشی.
تو، خود، باغچه بانِ باغچهٔ دلت باشی.
همیشه این احساس و باورداشت را داشته باشی که
این باغبان است که باید
باغ را پر بار و پر طراوت و زیبا نگه دارد.

باغ، خود، در اختیار توست.
باغبان نباید هیچ وقت
"نمی توانم" را به دل خود راه دهد -
باید قبول کند که
می تواند؛ اگر بداند.
نه "دانستن" برای دانستن؛
که دانستن برای فهمیدن،
برای درست عمل کردن.
دانش آدم ها باید امر رفتاری شان شود.
کلید باز کردن درهای بسته،
"فهمیدن" است.
که، بی دانستن، فهمیدن دست نمی دهد.
"خواستن" تو باید از روی فهم باشد،
فهم تو از روی "علم"،
علم تو از روی "تجربه"،
و تجربه‌ات از روی
دانش و خرد و هشیاری و پایداری و
عشق و اعتقاد.

عشق و اعتقاد به ساختن چیزِ نو،
چیز به درد خور،
چیزی که نبوده است
و باید باشد -
جای رنگ باخته ها و فرسوده ها را
جای تاریخ گذشته ها را می گیرد.
تو، باید، خوب ببینی،
خوب بخوانی،
خوب بیندیشی
و خوب به کار بندی.
باید کارت را دوست داشته باشی؛
باید از دل و جان دست به کاری زنی.
اگر ساز می زنی،
اگر نقاشی می کنی،
اگر شعر می گویی،
اگر آواز می خوانی،
اگر پژوهش می کنی،
اگر می نویسی
و اگر حرف می زنی ...
باید "دل" سفره کرده باشی.

باید آن قدر عاشق باشی که

نتوانی ننویسی،

نتوانی ساز نزی،

نتوانی نخوانی.

و اندیشیدن و عشق ورزیدن

دو بال پرواز تو شده باشد.

و بدانی که رسیدن به "قله"

پای پرتوان می خواهد،

پرواز در هوای صاف آسمان ها،

بال پرتوان.

اگر آن قله را بشناسی

و آن هوای تازه را بخواهی.

هیچ وقت چشم و ذهن تان دنبال آن نباشد

که ببیند از "که" و از "چه" خوش تان نمی آید -

چشم و ذهن و دل تان را به آن دهید

که دوست دارید، قبول دارید، می ستایید.

زبان به ستایش ستودنی ها باز کنید،

آن را که باید باشد، و جایش خالی است،
به تصویر کشید، بستایید، دامن زنید.
با روی خوش،

بیان شیرین،

حرکت زیبا -

به آن چه فکر می کنید درست است،

دوست داشتنی است،

و خردمندانه،

رفتار کنید

اگر "حق" با شما باشد،

دنبال تان خواهند آمد.

نوروز ۱۳۸۴

دوست داشتنی ترین

دوست داشتنی ها -

بچه ها

نوک پا بایستید،
سرتان را بالا بگیرید،
به آن دور دور دورها نگاه کنید؛
به آن کوه بلند،
کوه سپید سر به آسمان کشیده -

آفتاب سر زده است

شعله شمع فرو گیرید،

بستر خواب برجینید،

پنجره ها بگشایید،

بهار در راه است

لباس های کهنه به دور افکنید،

تن به باران عشق شویند،

به آفتاب اندیشه سپارید،

“نوروز” پشت پنجره است

گیسوی ذهن

به نسیم اندیشه

شانه زنید،

با گل عشق بیارایید،

بر شانه های زندگی ریزید.

زندگی "زندگی" می خواهد

زیباترین گل های زندگی

ما به پای شما نشسته ایم؛

باغبانی تان کرده ایم -

ریشه ها را آب داده ایم،

ساقه ها را ستبر کرده ایم،

شاخه ها را هرس.

تا هر چه پرشکوه تر بر آن ها بروید

ریشه ها در خاک است،

شاخه ها در آفتاب،

دل ما در مشت،

چشم دنیا به شما.

نوروز ۱۳۸۵

آنچه خواندید، تبریک نوروزی ماست
ما همواره با نزدیک شدن نوروز
با مردم حرف زده ایم
پیام داشتیم، حرف دل مان را زدیم
فریاد کشیدیم

شما به هر چه بخواهید می توانید برسید
هر چه بخواهید می توانید به دست آورید
هر که بخواهید می توانید باشید
به شرط این که خصال اولیة "شدن" را،
خصال اولیة "انسان بودن" را،
خصال اولیة به دست آوردن را، داشتن را
داشته باشید

اول همه باید دل کار کردن داشته باشیم -
شهامت برخورد با آن چه که هست.
بپذیریم آن چه را که هست، آن گونه که هست
و یاد بگیریم چه گونه با آن برخورد کنیم.

هدف از تعلیم و تربیت،
هدف از مدرسه،
هدف از پژوهش،
هدف از "در محضر استاد زانو زدن"
این است که یاد بگیریم

با آن چه هست
چه گونه برخورد کنیم.
واقعیت و سیر آن وجود دارد
برخورد با آن تعیین کننده است.
اندیشه پرتوان می خواهد،
و توان بیان اندیشه -
که بتوانید اندیشه را
با زیبایی
با استحکام، با صراحت
و اثرگذار منتقل کنید.

انسان هایی که می اندیشند؛
می توانند بر اندیشه دیگران بیندیشند،
بر آن چه که هست -
بر بودها و نمودها،
نه فقط تلاش می کنند که بدانند،
که تلاش می کنند بفهمند.

دروازه ورودی، آگاهی است -
اجازه دهید آن چه که هست،
آن گونه که هست، بیاید.
پرده های ضخیم نیندازید؛
بگذارید این نسیم بیاید
آگاهی که آمد
می بایست
رابطه آن چه را هست
با آن چه که هست دریافت کنیم.
باید بر آن چه می بینیم و می شنویم، بیندیشیم -
این بزرگ ترین خصلت است.

“چه” باید در خدمت “که” درآید -
داشته های ما باید کمک کند که
احساس لطیف تر شود،
دوست داشتن گسترده تر؛
دوست داشتن انسان ها
و آن چه خلقت به ما عرضه می کند.
دوست داشتن درونی ماست -

اگر بخواهی چیزی را یاد بگیری،
باید دوستش داشته باشی
اگر بخواهی در کاری موفق باشی،
باید دوستش بداری
اگر بخواهی خصلتی داشته باشی،
باید آن را بستایی،
دوست داشته باشی،

شما می روید پرچم دار آن شوید
که طی قرون ستایش شده است.
عشق و اندیشه.

می خواهیم درباره عزیزترین عزیزان مان،
درباره بچه های مان
با هم گفت و گویی داشته باشیم
سال هاست با اعتقاد جدی
روی آموزش و پرورش
یعنی دانش و رفتاری کردن دانش،
و روی تغییر رفتارها کار کرده ایم
و بسیار سعی کرده ایم که
کودک را، نوجوان را، جوان را، وضعیت را
بفهمیم و یاد بگیریم که
چه کسی، چه چیزی را، به چه دلیلی،
کجا و چه طور یاد بگیرد.
چه را یاد بگیرد؟ چرا یاد بگیرد؟
چه طور یاد گرفته اش را
تازه و زنده و بیدار - به روز رسیده، نگه دارد
و از آن بهره برداری کند.

اگر معماری اشتباه کند در ساختن یک ساختمان
به او می گویند خراب کند از اول بسازد.

ولی اگر یک مادر، یک مربی اشتباه کند

چه کارش می توانیم بکنیم؟

به همین دلیل، پرشکوه ترین کلاس ها می تواند

کلاس مادر و مربی باشد -

مادران و مربیان کنار هم بنشینند،

استادانی که می دانند -

و تلاش می کنند بدانند که

چه گونه با بچه ها رفتار کنند -

با مادران و مربیان کار کنند.

تا کودک آن طور که باید بار بیاید

نه آن طور که "میل" می گوید -

چون ممکن است میل درست نباشد.

در جهان هر چه هست،

نعمت است، مثبت است، موهبت است، زیباست،

برای ماست، به کام ماست

اگر بلد باشیم چه گونه با آن ها برخورد کنیم.

چه گونه با آن چه که هست برخورد کنیم
که شر در نیاید، خیر در بیاید.
بشر می تواند شرزدایی کند،
و می بینید که هر چه علم بیش تر پیش می رود
بهتر می توانیم
آن چه را که روزی شر بوده است
به خدمت گیریم.
اگر از یک چیز واحد دو بهره برداری متضاد شود
توجه داشته باشیم که
دلیلش در آن چیز نیست
سؤال ما از آنان که می خواهند یاد بگیرند،
از آنان که می خواهند یاد بدهند
این است که چه چیز را یاد بگیریم.
اگر این درست است که
هر چه هست با هر چه هست در رابطه است
و این رابطه قانونمند است
ما اگر آن قانون را بشناسیم
می توانیم در آن دخالت کنیم.

پس ما چیزی را یاد می گیریم که به ما بگوید
چه گونه مداخله کنیم که به سود ما درآید.
باید بدانیم وقتی که بچه متولد شد
این یک مرحله است نه یک آغاز
ما می خواهیم تربیت کنیم،
نمی خواهیم با غرایز و سیستم عصبی
که نسل در نسل به ارث رسیده زندگی کنیم
ما می خواهیم از قبل مان بهتر باشیم،
استوارتر باشیم،
پرتوان تر باشیم
پس باید محرک را انتخاب کرد.
محرک انتخاب شده،
وارد می شود و پاسخ می طلبد.
شخصیت ما، اعتبار ما، توانمندی مان
در گرو پاسخی است که می دهیم.
یک محرک می آید،
یک آدم با فرهنگ بسیار غنی پاسخ می دهد،
آدمی دیگر با فرهنگ از دست رفته - پاسخی دیگر

خوب، محرک که واحد بود،
پاسخ یک آدم رشد یافته، متفکر، و پراحساس
یک جور است
پاسخ آدمی که آن طرف خط است
جور دیگر.

پس نه فقط محرک ها را ما انتخاب می کنیم -
و عالمانه هم باید انتخاب کنیم
کمک می کنیم که
پاسخ ها علمی، سنجیده و در خور داده شود
ما شوق و انگیزه پاسخ دهی را ایجاد می کنیم.

شما فضای بسته را چه جوری می بینید؟
فضای بسته همیشه از بیرون نیست،
از درون آدم ها؛
دست و پای شان را می بندند،
برای خود حد و مرز می گذارند،
دور خود حصار می کشند.

ما به دست نمی آوریم که داشته باشیم -
داشته های مان باید به مرحله تولید برسند.
علم فیزیک می بایست بیاید توی زندگی ما.

تحصیلاتِ بالا توی خانه ها
هر کس باید بداند
چه چیز را،
چه گونه تهیه کند،
چه گونه نگهداری کند،
چه گونه مصرف کند
دانش این است که
چه گونه با چیزی برخورد کنیم
که به نفع ما باشد،
زیبا باشد، توان حرکت به ما بدهد.
دانش ما باید بشود امر رفتاری مان.
باید از تفکر علمی، به تفکر فلسفی برسیم،
اول باید رابطه ها را بشناسیم
بعد بگوییم چه طور زندگی کنیم!
مبانی علمی باید آدم ها را
به یک حد قابل اعتماد درک از جهان برساند
بر اساس درک رابطه ها
ارتباط ها را برقرار کنیم.

ارتباط ما با خودمان، با دیگران،
با طبیعت، با خالق مان،
با هر چه که باید، عالمانه باشد
باید بتوانیم محرک ها را درست انتخاب کنیم،
و پاسخ ها را درست هدایت
هر چه پاسخ های بیشتر و بهتری داشته باشیم

توانمندتریم

کاری کنیم که آدم ها هشیار باشند
با هشیاری مسئله را درک کنند.
مسئله شناسی کنند،
مسئله کاوی کنند،
آن گاه حل مسئله.

در جهان ناممکن وجود ندارد،
هیچ چیز نیست که دست یافتنی نباشد
هر چه هست علل و عواملی به وجودش آورده،
عناصری در یک رابطه، با هم ترکیبی داده اند -
اگر کسی این عناصر را بشناسد
و آن شیوه ترکیب شدن را؛

می تواند آن را که می خواهد بسازد.

ما در یک سیستم علیتی می توانیم جلو برویم
و پیش بینی کنیم.

این کار پژوهشگرها است.

کار متفکرها است.

پس اگر هیچ چیز ناممکن نیست

و هر چه بخواهیم می توانیم به وجود آوریم

کار تعلیم و تربیت، کار علم، کار پژوهش

این است که

به ما یاد دهد -

برای آن چه می خواهیم وجود داشته باشد

از چه عناصر و از چه فعالیت هایی استفاده کنیم

هر چه شناخت ما،

هر چه دانش ما،

هر چه اندیشه ما

پرتوان تر شود

از جبر بیش تر فاصله می گیریم

به اختیار نزدیک تر می شویم.

ما برای این که اختیار خودمان را داشته باشیم،
اختیار سرنوشت مان را داشته باشیم
باید آگاهی داشته باشیم،
بدانیم، بیندیشیم،

در سطح افقی اگر بخواهیم یاد بگیریم
الی الابد چیز تازه هست که یاد بگیریم
هرمی اش می کنیم،
دنبال قانونمندی اش می گردیم.

علم لازم است،
علم شرط اول است،
ولی شرط کافی نیست،
نگرش علمی لازم است.

ما دل مان می خواهد بچه های ما پیشرو باشند،
بین پیرو بودن و پیشرو بودن
پیرو پایش را در جای پای رفتگان می گذارد،
پیشرو قدم های تازه بر می دارد.
دامنه را طی می کند، تا به قله برسد.

سخنی با جوانان

۸۲/۶/۳۱

ما به وجود شما افتخار می کنیم.
می بالیم به این که توانسته ایم
در خدمت کودکان، نوجوانان و جوانانی باشیم
که امروز ستارگان درخشان
محافل علمی - آکادمیک جهان هستند.

شما نه فقط مایه افتخار ما
که چشم و چراغ مردم ایران هستید -
همه به شما دل بسته اند
دل در مشت گرفته اند
آرزوهای در دل مانده شان را
امیدوارند شما جامه عمل پوشانید.
نه مردم ایران،
که مردم خسته جهان نیاز دارند
نگاهی دیگر به این زندگی بشود،
نگاهی دیگر به هستی بشود.
به گونه ای دیگر تعریف شوند
و حرکتی دیگر و رفتاری دیگر
جای آن چه مردم را خسته کرده است، بگیرد.
شما قدرتمندان باید

جلوی سیل ویرانگر ناامیدی را بگیرید -
یأس و ناامیدی بدترین بیماری قرن است
شما امیدهای مردم ایران
و امیدهای مردم جهان
می روید که

نه جنگیدن را، به جای جنگیدن بنشانید.
این، شاید پذیرفته شده باشد که
حیوان ها برای استیلای خود
با چنگ و دندان می جنگند

ولی، آیا آدم باید با جنگیدن استیلا برقرار کند؟

ما به خودمان می بالیم که
همیشه روی " اندیشه و بیان "
روی "عشق و اندیشه" کار کرده ایم.

ما که می توانیم پرتوان بیندیشیم.

ما که می توانیم آن چه را هست،
آن گونه که هست بشناسیم.
ما که می توانیم رابطه ها را کشف کنیم
و با کشف این رابطه ها، ارتباط های عالمانه بزینیم.
ما که می توانیم
احساس لطیف و زیبای خود را بر زبان آوریم.
ما که می توانیم با موسیقی، با نقاشی، با نگاه،
عاطفه خود را ابراز کنیم.
اگر اندیشه پرتوانی داشته باشیم
و زبانی بیانگر آن اندیشه
نیازی نداریم دست به سلاح بریم.
به تاریخ نگاه می کنیم،
به دورمان نگاه می کنیم
آنان که صاحب اندیشه ای ژرف،
اندیشه قابل اعتماد گسترده هستند
هرگز دشمنی در زندگی شان دیده نمی شود
هرگز بدگویی و غیبت نداشته اند،
ترس نداشته اند،
کسی که می بیند، می فهمد و می داند
از چه می ترسد؟
جهل است که جبر می آورد،

جهل است که خشونت و بدبینی و ناامیدی
و فرونشستن می آورد.

خرد راه می برد زندگی را.
اندیشه، با فروغش، نشان می دهد که
چه هست، و چه باید باشد.

بچه های پرشور و زنده خانواده را
دعوت می کنیم
بشناسند که چه هست
و زیبایی خود را نشان دهند،
و یاد بگیرند چه گونه با آن
برخورد کنند.
جوان ها امیدهای ما هستند
می روند که آرزوهای ما را برآورده کنند.

شما جوانان همه چیز را زیر سؤال ببرید.
“چرا” را جلوی همه چیز بگذارید،
اما یک زیبایی و یک قدرتمندی داشته باشید؛
قبل از این که خراب کنید
یک ساخته اش را بگذارید.
اگر هدفی را نمی پسندید و قبول ندارید،

یک هدف در مقابلش توجیه کنید -

به نمایش گذارید،

بسازید و بگویید مثل این.

تخریب که کار هر کسی می تواند باشد.

اگر برنامه ای را نمی پسندید، برنامه دهید.

روش های ما، همه رنگ باخته است -

تاریخ منقضی است

روش های ما ادای کارهایی است که روزی،

آن ها که در جامعه جلو افتادند، پیش گرفتند.

ولی الان در چه روزگاری زندگی می کنیم؟

اگر شما تلاقی تاریخ و جغرافی را گرفتید،

متوجه شدید که در چه مرحله ای از

دوران سرنوشت ساز زندگی انسان هستیم

و در چه خطه جغرافیایی

آن وقت می توانید نیازها را پیدا کنید.

ما نباید از روی دست دیگری بنویسیم -

او نیازش چیز دیگری بوده است

و الان هم چیز دیگری است.

ما می بالیم به مفاخر فرهنگی خود.

اگر آن‌ها نبودند فرهنگی نبود،

تمدنی نبود،

علمی نبود

ولی هرگز نباید ادای آن‌ها را در بیاوریم.

دانش اول ما باید این باشد که چه بخوانیم

و بعد آن پذیرفته شده‌ها بشود رفتار ما.

قدرتمندی شما در این است که

بتوانید از اطلاعات بهره برداری کنید.

شیوه‌های بهره برداری از اطلاعات،

مهارت بهره برداری،

سرعت بهره برداری

قدرت شماست،

شخصیت شماست،

اعتبار شماست.

هرمی بروید بالا -

وقتی افقی بروید

بی نهایت اطلاعات هست

از دسترس شما خارج.

و اگر حتی دسترسی داشته باشید

از وقت و نیاز شما خارج است.
اما وقتی هرمی بالا بروید بینش علمی دارید.
نگرش علمی بر وضعیت دارید
می فهمید چرا،
“چرا” بگذارید در مقابل مسائل،
در مقابل رفتارمان
جلوی باورداشت ها و قبول داشت های مان
آن وقت است که
تعریف دیگری از آن چه هست خواهید داشت، شما
باید تعریف دیگری از علم بکنید -
اگر چیزی کمک کرد که
رابطه ها را بهتر بشناسم،
بر اساس شناخت رابطه ها،
ارتباط ها را بهتر بزنم
و کمک کرد که
سالم تر، چابک تر، امیدوارتر، شاداب تر باشم.
خوب، این درست است،
و این را باید یاد گرفت.
زیبایی و شکوه زندگی شما در این است که

با فلسفه غنی، با دانش گسترده، و با تبحر،
کار روزانه تان را، خردمندانانه و زیبا راه ببرید؛
کار روزانه باید تابلو شود.

اگر رفتار روزانه زیبا بود،
اگر چهره باز بود،
اگر امیدوار و سرفراز راه رفتید
اگر دیگران از شما انرژی گرفتند
با احساسی لطیف،
با احساسی گسترده،
با احساسی که شعله هایش فروکش نمی کند،
نفس کشیدید

و پاک کردید کلمه دشمن را
از لغت نامه خود

نه جنگیدن را -

که در خور انسان است -

به جای جنگیدن -

که شیوه ی حیوان است - نشانید

راه در خور " انسان " می روید.

۸۴/۶/۱۵

حرف ما با کودکان، با نوجوانان، با جوانان
با خانواده ها و با مردمی است
که اجتماع پرشور و پرتحولی را
می خواهند هدایت کنند
به عنوان یک معلم؛ معلمی که
عاشق زندگی، عاشق کارش، عاشق مردم بوده
و همواره عشق و اندیشه را
در زندگی مردم و در زندگی اجتماعی مان
دنبال کرده است.

**عشق و اندیشه
این دو را می خواهیم،**

می نشانم عشق را

بر بال اندیشه

**و پرواز می دهم
اندیشه را
بر آسمان های بالا بلند فردای زندگی.**
حرف ما با شما بچه ها این است که
شما که به پاخته اید،
شما که دل در مشیت گرفته اید،
شما که می خواهید آرزوهای بالا بلندی را
دنبال کنید و به آن ها برسید

شم انتخاب خاص تان را،
درایت در انتخاب چه می خواهید را،
هشیاری این که چه دارد می آید را،
داشته باشید.

اگر می خوانیم
اگر آگاهی های دیگران را جذب می کنیم
اگر مقایسه می کنیم، مشورت می کنیم،
فکر می کنیم
برای این است که راه را درست انتخاب کنیم،
“راه رفتن” را یاد بگیریم،
اگر حیوان ها با جنگیدن

برتری تأمین می کنند

انسان ها با “نه جنگیدن”
تأمین خواهند کرد.
خوب پس ما چه باید بکنیم
ما که این طور عاشقانه می خواهیم
سرزمین مان را
آن گونه بسازیم که بهترین باشد.
ما که می خواهیم زندگی مان را
آن گونه پر شور و پر رونق و مصفا کنیم
که دیگران نگاه کنند و یاد بگیرند،

ما که می خواهیم وجودمان با مردم حرف بزنند،

باید چشم های مان را باز کنیم
آن چه را که هست، آن گونه که هست ببینیم
این دیدن فقط با چشم پیشانی نیست -
با چشم دل است
این دیدن فقط با چشم پیشانی نیست -
مغز تحلیل گر ما می جوید که چه هست
هشیاری تو، درایت تو، چابکی ات،
از تو انسانی می سازد در خور زندگی آینده.
نباید باورداشت ها و قبول داشت ها و سنت ها
آن قدر تنت را سنگین کند که نتوانی راه بروی
باید چابک سواری برای زندگی آینده باشی.
اطلاع برای یک لحظه لازم است
به شرط آن که تو از آن اطلاع
همان موقع، بهره برداری درست کنی -
اطلاع وقتی که زمان از روی آن گذشت
تاریخ منقضی می شود؛
دیگر اطلاع دیروز برای امروز معتبر نیست.
شما باید آن را که نیامده،
آن را که دیگری ندیده،
آن را که آزمایش نکرده ایم

پیدا کنید، در معرض دید مردم گذارید.

مردم را بکشید به طرفی که باید بروند
ما اگر روی عناصر قبلی بایستیم
در لایه های تاریخ مدفون می شویم
ما باید آن گونه هشیار باشیم
که از آن چه بوده است تغذیه کنیم
تا آن چه را که هست بفهمیم
اگر بخواهیم آینده را به دست خود بسازیم
باید با دقت، با هشیاری، با تیزبینی ببینیم
چه هست
و بر اساس آنچه هست آینده را بسازیم.
عاشق داشته های تان نباشید.
داشته شما دانش تان است،
داشته شما اندیشه تان است،
داشته شما لباس تان است،
داشته شما خانه تان است،
داشته شما راهی است که هر روز می روید،
داشته شما وسیله ای است که سوار می شوید.
دل بستن به آن چه هست،
ما را از تکاپو برای رسیدن به آن چه باید باشد
باز می دارد،

شما باید آن چه را که دارید همیشه زیر سؤال برید
اگر در چشم مان را گرفته باشیم
واقعیت که هست،
ما در چشم مان را گرفته ایم
اول پیدا کنیم چه می خواهیم
بخوان، بپرس، مشورت کن، مقایسه کن
و بالاتر از همه فکر کن
بعد اعلام کن که چه می خواهی.

اگر این گونه اعلام کنی
و لحظه به لحظه آن را تصحیح کنی،
آبیارش کنی، هرس کنی، آفت زدایی
یک کاری کنی که پربارتر شود
خوب، تو انسان آینده هستی

هدف از آموزش این نیست که ذهن را پر کنیم
هدف از آموزش این است که ذهن را باز کنیم
باید با فرهنگ ها برخورد کرد
باید رفت در اعماق آن ها
و دُرَدانه های شان را کشید و آورد.
باید توان آن را داشته باشیم که
حرف دیگری را بفهمیم.
باید بتوانیم مته زنیم به اعماق تاریخ

آن اندیشه های غنی را،
که تاریخ را ساخته اند
بکشیم بیرون و به روز رسانیم.
باید توان آن را داشته باشیم که
اگر اندیشه ای در جایی دیگر از دنیا بروز کرد
ما این جا زود دریافتش کنیم.
آموزش برای پرورش است
آن چه را ما می گیریم
و قبول داریم و باور داریم
باید بشود مهارت اجرایی مان،
باید بشود زندگی روزانه مان،
باید بشود نَفَس مان،
باید بشود رفتارمان.
ما می خوانیم برای این که بدانیم،
می دانیم برای این که اجرا کنیم،
اجرا می کنیم
برای این که چابک سوار زندگی باشیم
برای این که سالم تر، پرنشاط تر، امیدوارتر، زنده تر
بتوانیم تاریخ تمدن را ببریم به طرفی که
هزاران سال انسان ها آرزو کرده اند
و الان در آستانه اش هستند.

تثبیت

یا

تغییر

آن روزها

پدر سعی می کرد

به پسرش یاد دهد

که چه گونه رفتار کند -

می خواست، او را،

مثل خودش بار بیاورد.

شاگرد سعی می کرد

از استاد یاد بگیرد

چه بکند که روزی استاد شود.

مادر به دخترش یاد می داد

که چه بکند و چه طور مادر شود.

هدف از آموزش

انتقال دانسته ها و دستاوردهای

نسل گذشته بود

به نسل آینده.

اگر کسی متفاوت با آن می رفت

پدرها و مادرها و استادها

در مقابل او قرار می گرفتند.

و جمله هایی مثل

“رسم چنین است.”

و “هیچ کسی این کار را نمی کند.”

“همه این طور می گویند.”

او را محاصره می کرد -

می شد سپر و سلاح جامعه.

هدف از تربیت

تثبیت داشته ها بود

و رفتارها.

این روزها

پدر به پسر می گوید:

ما آن طور درس خواندیم،

ما آن طور شغل گرفتیم،

ما آن طور ازدواج کردیم،

ما آن طور زندگی کردیم؛

شما سعی کنید

مثل ما نباشید

مثل ما رفتار نکنید

شما باید برای دوره ای دیگر -
برای آینده
آماده شوید.

شاگرد سعی می کند
روی دست استاد بیاید.

می کوشد
تا آن چه او ندیده است

ببیند،
تا آن چه او نگفته است

بگوید،
تا آن چه او نساخته است

بسازد؛
شاگرد می کوشد

چکش را
آن طور که استاد گرفته است
به دست گیرد

اما آن طور بزند
که نیاز دارد
که زمان می طلبد
که فکر او می گوید.

هدف از آموزش

تثبیت نیست؛

تغییر است.

دختر سعی می کند، طفل را بشناسد؛

باقت او را

استعداد او را

نیاز او را

رشد او را

میل او را.

مادر، خود را صاحب کودک نمی شناسد؛

مربی او می داند و مسؤول او.

سر راهش نمی ایستد؛

راه را، برای او، باز می کند

راه "رشد" همه جانبه را.

مادر، دایم، خود را

از خوکرده ها و پیشداوری ها

می شوید و به روز می رساند.

و خوب می داند که -

میل یک چیز است و حق چیز دیگر.

و عالمانه و صادقانه

با چشم و گوش باز
دنبال آن می رود
که "رشد" می آورد.

او فقط به تغذیه
و رشد بدنی و سلامت کودک
فکر نمی کند؛

که خود علمی است

و مادر باید بداند
و لحظه به لحظه دنبال کند،
این، برای مادر، خیلی مهم است
که کودک
سالم باشد،
پرتحرک باشد،
پرنشاط باشد
و پر انرژی.

اما

بهای اول را به ذهن او می دهد -
به رشد ذهنی و عاطفی او.

پدر و مادر می دانند که
بی پشتوانه علمی نمی توانند
رشد جسمی، فکری، عاطفی، اجتماعی، و بیانی
کودک خود را تأمین و تضمین کنند.
باید از
کودک شناسان و روان شناسان و
بدن شناسان و زبان شناسان و
هنرشناسان و هنرپروران
و آینده نگران دیگر
بهره جویند
و پیشاپیش همه
خود باید راه آنان را برگزینند و
کودک خود را
در پرورش
به آنان سپارند
آنان باید
از رنگ ها و صداها و مزه ها
حرکت ها و شکل ها
در تکامل پر استحکام بچه
برای رشد علمی - هنری او بهره جویند.

باید محرک ها را
بنا بر درک و نیاز و علاقه کودک
مدبرانه و حساب شده
انتخاب کنند
و پاسخ ها را
با نرمی و خوشرویی و حساب شده
هدایت.
آن ها، تفاوت سنی خود با کودک را
همواره
در نظر دارند
و هرگز
خود را به جای کودک
و کودک را به جای خود
نمی گذارند.

۹۰/۱۱/۱۲

تجبر

یا

تجدد

از بس عقب مانده بودیم -
از نظر علوم و تکنیک و تکنولوژی،
وقتی آن را دیدیم، هول شدیم -
حق هم داشتیم؛

تقریباً هیچ چیزمان
مبنای علمی نداشت -

در جا زده بود -
یا پس پسکی رفته بود.

با دیدن پیشرفت های غرب
دهان مان باز ماند،

چشم های مان گرد شد؛
و در نگاه به

ارتفاعات مادی و معنوی آن ها
کلاه از سرمان افتاد.

یک عده مان

به تحصیل علوم در آن کشورها پرداختند
و با آوردن علوم و تکنولوژی آن ها
یا با نشر دیده های خود

همت به

تکاندن گرد و خاکِ

نشسته روی تمدن ما گماشتند.

عده ای هم

لجوجانه

به هم زدن همان آشی پرداختند

که از جوش افتاده بود

و این دو گروه -

بادبان ها و لنگرها

در مصاف و در مسافحه

در مقابل هم ایستادند

آن ها که هول شده بودند

این گذاشتند

که آن برگیرند -

هر چه داشتیم گذاشتند

که آن چه نداشتیم بردارند.

از ترس افتادن از این ور بام

آن قدر عقب عقب رفتند

که ممکن بود

از آن ور بام بیفتند.

این‌ها با چنگ و دندان و تلاشِ بسیار -
با وجود مقاومتِ سنگینِ لنگر انداخته‌ها -
این سرزمین را
با دانش روز و تکنیک و تکنولوژی
آشنا ساختند
و جانی تازه در کالبد آن دمیدند.
اما ...

فرهنگ همه تجلیات ذهن بشری است.
چه به صورت مادی باشد،
چه در ذهن پروده شود
چه در رفتار ظاهر گردد.
که تخصص رکن اصلی آن است -
بی تخصص فرهنگ نازل است،
ضعیف است
تخصص دیرک چادر فرهنگ است،
ولی، خود آن نیست،
فرهنگ اندیشه ماست،
دانش ماست،
گفتار ماست،
کردار ماست -

و آثار به جای مانده

از این

دانش و اندیشه و گفتار و تلاش.

ما نه باید

و نه می توانیم

فقط به یکی از این ارکان بسنده کنیم.

ما باید

در فرهنگی غنی،

تخصص تعیین کننده داشته باشیم.

۹۰/۱/۱۲

چه می خواهیم؟

بچه ها را می خواهیم به کجا ببریم؟
چه برنامه و مواد و روش و استادی
می تواند ما را به منظور خود برساند؟
باید نیاز شناسی کنیم،
و برای برآوردن آن نیازها

برنامه ریزی.

نیاز آن نیست که محصل می گوید،
آن نیست که مدرسه می گوید،
آن نیست که خانواده می گوید
و جار و جنجال های کوچه و خیابان می گوید؛
نیاز آن است که هنوز دیده نشده، رو نشده،
ولی برنامه ریزی برای برآوردن آن،
آینده را بیمه می کند؛
پر قدرت و پر رونق می کند.

پای تان را بیش از این

در گل و لای به جا مانده از عبور کاروان فرو نکنید.

آن چه از قافله عقب مانده ها می گویند،
همان چیزی است که قافله با خود برد؛
برد تا در جایی،
که دیگر لزوم حملش را ندارد،
فرو نهد.
ما نمی توانیم از اول شروع کنیم.
و نباید هم برابر باری باشیم
که دیگر به حملش نیازی نیست.
باید بار را بگیریم، تماماً بگیریم،
زیر و رو کنیم، واریسی کنیم، امتحان کنیم
و ببینیم چه قدرش می تواند
پایه پیوندی باشد که به آن دل بسته ایم.
چه قدرش می تواند
بذر شود و به خاک رود
تا در بهار ما برآید.
کدامش هسته و ریشه پرتوانی است
که به ساقه و شاخه و میوه اش دل بسته ایم.
ما بی ریشه میوه نخواهیم داشت،
و ریشه - اگر ریشه باشد - دیگر میوه نیست.

نام آوران تحقیق و تألیف و تربیت و تدریس
و سازماندهی های آموزشی
باید به هم بپیوندند
تا پیدا کنیم چه امری جایش خالی است
و چه کاری ارزش انجام دادن دارد.

برای ماندن باید حرف اول را زد -

حرف اول آن نیست
که فقط در رد چیزی که هست گفته شود؛
حرف اول آن است که
به جای آن چه هست، چیزی دیگر بگذارد،
چیزی که پاسخ نیازهایی را بدهد
که هنوز برآورده نشده.

حرف اول باید

سرآمد همه حرف هایی باشد

که زده شده.

باید نوک هر می باشد
که بدنه آن را گذشته ها تشکیل داده است.

ما و کودکان ما

هر برنامه و تدبیر و حرکت

باید پاسخی باشد مثبت به یکی از هدف های زیر:

۱- بالا بردن و وسعت بخشیدن به

دانش و بینش و آگاهی.

۲- ایجاد و پرورش خصال انسانی،

تلطیف و تقویت احساس.

۳- پرورش جسمی -

ایجاد تحرک و چابکی و

ورزیدگی بدنی.

که در هیچ برنامه ریزی و حرکتی

یکی نمی تواند ناقض دیگری باشد.

* ما روی اندیشه، احساس و جسم کودک

کار می کنیم.

ما دانش و بینش و آگاهی کودک را

غنا و وسعت می بخشیم.

ما به او کمک می کنیم

تخیل و تفکر خود را دامنه دهد

و با موازین علمی و با بینش علمی

هم آهنگ سازد،

- * ما به او ابزار اندیشیدن، درک و بیان می دهیم -
ما لغت او را و مفاهیم او را
به فراوانی و دقت می کشیم.
- * ما به کودک کمک می کنیم دنیایش را بشناسد.
این شناسایی، شناسایی صوری نیست،
شناسایی نظام و قوانین هستی است.

اصولی که در آموزش کودکان رعایت می شود:

۱- انگیزه:

باید او بخواهد، باید میل داشته باشد،
رغبت داشته باشد، کشش داشته باشد،
لازم بداند، احساس نیاز کند.

۲- تکرار:

نه تکرار عین داده شده،
تکرار به صورت حلزونی،
همیشه چیزی تازه و جلب کننده
در تکرار داده می شود.

۳- تنوع:

تنوع در اشکال عرضه؛
به صورت تصویر، اسلاید، فیلم، نوشته، شیء،
نمایش، بازی، موسیقی و ...
که بازی بهترین است
و اگر ترکیبی از صوت و شکل و حرکت باشد
عالی است.

۴- آموزنده بودن:

همان موقع که ابزار، یعنی زبان را، می دهید
چیزی هم برایش با آن به دست آورید.
یک فکر نو، یک اطلاع جدید،
یا یک تصویر از دنیای بزرگ هستی.

۵- داوری:

وقتی واقعیت ها را در اختیارش می گذارید،
وقتی او را با قوانین هستی آشنا می کنید،
وقتی رابطه ها را به او می دهید،
وقتی رابطه علت و معلولی را می شناسانید
و تاثیر متقابل تمام پدیده های هستی را،
بجایش قضاوت نکنید.

بگذارید او با آن چه دارد به نتیجه ای برسد.

کمکش کنید، به او جهت دهید،

او را تصحیح کنید،

اما عوضش داوری نکنید -

تصورات خود را

و برداشت های سنی و طبقاتی و محیطی خود را

به عنوان اصلی از اصول بخوردش ندهید.

بگذارید او فکر کند، نتیجه بگیرد،

به برخورد عقاید و آراء کشیده شود،

قانع کند یا قانع شود.

۶- به او ابزار اندیشیدن، ابزار درک گفتار دیگران،

ابزار بیان اندیشه و احساس دهید

به او لغات فراوان

و مفاهیم درست از پدیده های اطراف دهید.

شما نباید، حتماً، به "مواد خواندنی" فکر کنید،

شما نباید - در به فعالیت کشیدن کودک - او را

متعهد کنید؛ یا تحت فشارش قرار دهید.

شما باید برایش انگیزه ایجاد کنید،

تازگی و تکرار،
با دانسته ها ندانسته ها را شناسایی کردن،
با بچه ها، توسط بچه ها، با تلاش بچه ها،
دریچه ها را گشودن،
مفهوم آفریدن، استدلال کردن،
ریشه یابی کردن،
علت و معلول را شناختن،
رابطه ها را کشف کردن،
پل زدن، جاده ساختن، به مقصد رسیدن،
به سرزمین تازه رسیدن،
به هوای تازه ای دست یافتن ...

روی بچه فشار نیاورید تا تلفظش را درست کند.
رو در روی او نایستید
تا مطلب را درست و تمام و کمال بیان کند.
فشار نیاورید تا رابطه را بگوید و استدلال کند.
شما راه خودتان را بروید،
شما بگویید، بدهید، بشناسانید

و بگذارید او، در همراهی با شما،
آنچه را گرفته است، آنچه را کشف کرده است،
به دلخواه خود، با ذوق خود،
با عطش و التهاب کودکانه اش
برای تان بگوید، برای دیگران بگوید،
نشان دهد، معرفی کند.
از زندگیش، از تجربه های کودکانه اش،
از ذهنیات شلوغ و تخیلی اش حرف بزند
به کودک کمک کنید فهمش بالا برود -
دانسته هایش را غنی سازید،
از همه جا به او تصویر دهید، رابطه دهید؛
اما، ساده بگویید،
ساده گویی
تنها در پیدا کردن لغات ساده نیست.
ساده مفهوم دادن اصل است.
از هر راه که او آماده تر است بروید.
از هر راهی که عقب گرد نمی کند و نمی ایستد.
اول به او تشخیص بدهید، درک بدهید،
بعد از او تولید بخواهید.

و آخر سر، وقتی هم می شناسد و هم می سازد،
از او تحلیل بخواهید، رابطه بخواهید:

تحلیل Z تولیدZ درک

کسانی که با کودک کار می کنند
باید، بیش از تخصص، "حال" داشته باشند.
از بودن با بچه لذت ببرند،
شور و شوق ایجاد کنند

توصیه آن است که مربیان
بیشتر ترغیب کننده باشند، تا ملامت گر.
بچه را فعال و زنده نگه دارند
برای رسیدن به جواب درست به او راه دهند،
ترتیبی دهند که خود به پاسخ درست نزدیک شود -
با بخشبندی -

در "بودن" یا "نبودن" -

یا از راه تداعی،

با دادن فضایی که پاسخ از آن مفهوم می شود؛ با نوعی
ریشه یابی.

مسئله یابی ها و مسئله کاوی ها و پاسخ دهی ها
باید با هدایت نامرئی یاددهنده
و مشارکت جدی یادگیرنده باشد.

تعریف

ما سعی می کنیم
پدیده های طبیعت را بشناسیم
آن ها را،
تا آن جا که شناخته ایم،
تعریف کنیم.
ویژگی ها و رابطه های آن ها را
پیدا کنیم؛ بگوییم
در آن ویژگی ها و این رابطه ها
دخالت می کنیم
داریم هم خوب پیش می رویم -
از فیزیک هسته ای تا فیزیک کیهانی ...

ولی ...
از آدم و ارتباط های انسانی،
کمی غافل مانده ایم -
یا کمتر توجه کرده ایم.
آن جا هم که به آدم توجه کرده ایم -
به فیزیک بدن او بوده است
او را هم به چشم شیء دیده ایم.

